

احمدیہ نسخہ نایاب و کتاب الجواب

۱۹۲۱ء محسن
مقام احمدی

تصنیف لطیف فاضل جلیل القدر حمید ابو بکر

مطبعہ نیشنل پبلیکیشنز
کراچی

اطلاع۔ اس مطبع میں ہر علم و فن کی کتب کا ذخیرہ سلسلہ وار فروخت کے لیے موجود ہے جسکی فہرست مطول ہر ایک شائق کو چھاپہ خانہ سے مل سکتی ہے جس کے ملاحظہ سے شائقان اہلی حالات کتب کے معلوم فرما سکتے ہیں قیمت بھی ارزان ہے اس کتاب کے ٹیبل بیچ کے تین صفحہ جو ساوے ہیں ان میں بعض کتب علم ادب عربی و فارسی کی درج کرتے ہیں تاکہ جس فن کی یہ کتاب ہے اس فن کی ادبی کتب موجودہ کارخانہ سے قدر دانوں کو آگاہی کا ذریعہ حاصل ہو

کتب علم ادب و بلاغت	جانبی۔ حسین جہد یادگار شامل کیا گیا ہے۔
مقامات حمیری۔ معروف درسی مع ترجمہ فارسی خوشخط و زیبک جدید الطبع۔	مصباح الہدایۃ۔ ترجمہ عوارف حضرت شاہ محمود کاشانی۔
مختصر المعانی مصنفہ علامہ تفتازانی۔	فوائد سعیدیہ۔ از قاضی انصاری علیخان تصوف میں۔
المطول کامل۔ شرح علامہ تفتازانی جو کامل کتاب نایاب طبع ہوئی۔ مع رسالہ حل ابیات۔	سند نامہ عطار۔ از حضرت شیخ فرید الدین۔
کتب خلاق تصوف فارسی	منطق الطیر۔ از شیخ فرید الدین عطار قدس سرہ
امیس الارواح۔ از حضرت شیخ معین الدین چشتی۔	فوائد الفوائد مصنفہ حضرت محمد نظام الدین اولیا۔
کلمۃ الحق۔ از شاہ عبد الرحمن مع شرح نور مطلق از مولا نور الدین در بیان حدیث جو دمع دلائل دفع شکوک	می باید شنید۔ رموز تصوف قابل دیدار شاہ رفت علی۔
مکتوبات جوانی شیخ شرف الدین یحییٰ میری قدس سرہ۔	مرغوب القلوب مصنفہ مولانا شمس الدین واضح قلم۔
مکتوبات حضرت شرف الدین یحییٰ میری قدس سرہ۔	زبدۃ المقامات نفیس کتاب۔
مکتوبات امام بانی۔ حضرت مجدد الف ثانی۔	مشنوی عطار۔ از شیخ فرید الدین عطار۔
مطلع الانوار نظم از طوطی ہند امیر خسرو دہلوی بخشی مولانا ابوالحسن فرید آبادی۔	مثنوی راجہ۔ مطبوعہ سلسلہ ۶۔
کیمیائے سعادت از امام غزالی مع ترجمہ و تفسیر	می باید دید۔ قابل شنیدار از علامہ حسین۔
ہدایۃ المؤمنین۔ رسالہ در بیان بیعت صالحین از ملا حسین الدین۔	مثنوی شاہ بوعلی قلندر۔ معروف
مطالب شیری۔ از حضرت شاہ تراب علی قلندر قدس سرہ۔	مثنوی شیخ بہلول۔ حکایات عارفانہ۔
نصائح لائش مع سلسلہ الذہب از علامہ عبد الرحمن	مثنوی مولانا روم قدس سرہ مقبول عام چار مصرعہ مخفی ہر شمس قمریہ کلمہ و قمریہ مفقہ۔
	التاویل المحکم۔ فی تفسیر قصص احکم مصنفہ مولوی محمد حسن امروہوی۔
	شیخ مشنوی وم۔ از علامہ رضا معروض بہار قاضی

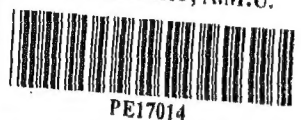
بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل القرآن
موسمًا من موسمي الدنيا والآخرة



و الحمد لله الذي جعل القرآن
موسمًا من موسمي الدنيا والآخرة



M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE17014

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي شَرَّفَنَا بِالْعِلْمِ الرَّاسِخِ وَعَزَّفَنَا بِالذِّهْنِ النَّاشِجِ وَحَقَّقَنَا
 جَمِيعَ خُدَايَ رَاسِتْ كَرِزِكِي دَاوَا بِاِنْشِ اسْتَوَار + وشناسا كر دما را به يني كه ده كنند و همدا ياست و پورا كنند
 خَلَقَ الْاَحْكَامَ وَعَلَّمَنَا دَقَائِقَ الْخُلَالِ وَالْخَوَامِ وَمَيَّرَنَا مِنْ طَبَقَةِ الْاَنْعَامِ
 حَقِيقَتَايَ احكام خود را + و آموخت ما را با ريكاي حلال و حرام را + و تميز داد ما را از گروه چار پا يان
 وَخَصَّنَا بِهَؤَايَا الْاَنْعَامِ الَّذِي اَنْشَأَ فِي الْهَوَاءِ مِنَ السَّحَابِ اَمْوَاجًا
 و خاص كر دما را با فزونهاي شش + آنگه پيدا كر د در باد موجها ي ايم
 قَائِدًا فِي السَّحَابِ مِنَ السَّحَابِ اَفْوَاجًا وَجَعَلَ الشَّمْسُ مِرْجَاؤَ هَاجَا وَانْزَلَ
 پس آفريد در آسمانها فوجاي دشمناي آتش + و گردانيد قباب را چراغ روشن + و فرود آورد
 مِنَ الْمُغْشَوَاتِ مَاءً تَجًا جَاءَ دَرَسَاتِ الْاَفْلاكِ يَتَلَوْنَ وَيُوهِبُ وَسَارَتِ الْاَمْلاكُ
 از ابرها بلكه قريب باريدن باشد آيين + ميگردند آسمانها بگردانيدن آن + و سير ميكنند فرشتگان
 يَقْدِرُونَ لَهُ الْفَضْلُ وَالْاِفْضَالُ وَالْقُدْرَةُ وَالْكَمَالُ كَاِلَهٍ اِلَّا اللَّهُ الْكَبِيرُ الْمُتَعَالَى
 اندازه كردن آن براي رسيدن بزرگي كردن ديگر را در تيره بزرگي + نيست ميبودي مگر خدای بزرگ بزرگتر
 تَشَهَّدُ بِهِ لَا عَيْنَ اَرْتِيَابٍ وَتَوْحِيدُ بِهِ لَا عَيْنَ اخْتِلَافٍ وَتَوَكَّلْ عَلَيْهِ فِي شَيْءٍ وَذَهَابَتْ
 گواهي ميبويم بآن نه گواهي كه از شك پاشند و گردیده بگويم بآن كه رويي كه از تريباشند و اعتماد ميكنيم بر او و آمدن و رفتن

له سبب بنشین چ کاید
 با نفع یعنی بار اوصی الله
 شمس یعنی چ شهاب
 بالکسر یعنی در نشانش اوصی
 الله و بیان بنشیند ای نوز
 یعنی در نشانش ۱۱
 معنای بالفهم در کمال و اول

توبه

اگر آنگاه سبب باریدن باشد
 و نفع یعنی چ شهاب
 و شمس یعنی چ شهاب
 و بالکسر یعنی در نشانش اوصی
 و الله و بیان بنشیند ای نوز
 و یعنی در نشانش ۱۱
 و معنای بالفهم در کمال و اول

مقامات حمیدی
نصیب می بود و در جی
کرد و اندام او را
هم در هر دو مقام غریب
الست که در میان کفر و ایمان
دل باشد تا آنکه از هر دو
مقام غریب می بود و در جی
نصیب می بود و در جی
کرد و اندام او را
هم در هر دو مقام غریب

در سخن غریب باید بود	در فصاحت خطیب باید بود	بختها که در هر دو مقام غریب
در زمانه غریب باید بود	بختها که از هر دو مقام غریب	عالمی را نصیب باید بود

و هیچ و هیچ این بحر را خرد جادوی الا خبر بود من شهو رسته احدی و من عسل آید به قیام که حرم افتاد
افزون از چرم زغال که گردون می افتد + و صورت ماه شب افروز زهر جگر گردان از گوشه قیام که نگاه
میگرد و سبحان سبحان گون عقد مروارید بر لباط زمین میارید و کام چین و عشق وصال سخن خایه
در شمع نیم دریاغ سفید گلیم اثری نداشت + و غریب خجسته گوی از گل خوشبوی جبری نداشت + و در حضا
چون صرخه صحر در جوش زمره بود + و بساط نوبت بهشت چون دولت بهمن مهبد + و چنین وقتی این اتفاق
افتاد که آینه طبع بیکار از تطاول روزگار در نگاهداشت و چراغ متقلب و در هر دو مقام غریب
جنگ و پیکار شب استن بود بر فراش حمل بود + و نفس با جادو داشت در کوی بهشت این حمل در حضا
نفس در جبرادی می بلبل می رسید + و در مطالع کتب روزی شب میکشد + و کتب کفیه را جلیس
ساخته می شد + و با فلک شطرنج محابا و زود ما را باخته می آمد + تا وقتی به چنین اتفاق در شمع و طمی این
ادراک بقاات بدیع همدانی و ابوالقاسم حریری رسیدم + و آن دو روح در غرور بهیم + با خود قدم صدر قرار
بر نفسی باد که با نفاس با چندین نفاس در گذار ماند + و چندین عرائس در کنار روزگار آمد قطعه

قُلْتُ سَقَى اللَّهُ أَهْلَهُمْ	کافی الی شخصیه نا ظنی
پس گفتم که سیراب کند الله تعالی جانهای آنها را	گو یا من بسوی وجودشان بینده ام
فَمَا مَاتَ مِنْ خَلْقِهِمْ وَاصِلٌ	و ما غابت من ذی کرمه و حاضری
پس نماند کسی که از خلقشان رسیده است	و نه غائب شدند کسی که از ایشان حاضر است

در آستانه ای بن اجداد و اقربا فرموده اند که مرا استشال مرا و بر جان فرزند من بود و انقیاد کم او در دوزخ من
دوین که این هر دو مقام سابق و لاحق که لغت زنی عبارت مجازی است و راجعه شده است اگر چه بر هر دو منبر
نیست اما عجم را اصلا سفید نیست اگر شک و عود این بخود میفرستد و داغ عقلا از این مثلث منظر شدی
و این کاس شنی است که گشتی به عتد و ناسخ گوهر کافی شدی + اگر چه هر یک از ان در فصاحت کاسه
است + و در بلاغت جانی + اما چون ترکیب ترتیب هر دو از حرف تازی است + و حلوا و
نظر و لغت مجازی + ابل غم از ان نکات پس به نصایب آمد + و فارسیان از ان لغت عجیب به نصیب

مقامات حمیدی
نصیب می بود و در جی
کرد و اندام او را
هم در هر دو مقام غریب
الست که در میان کفر و ایمان
دل باشد تا آنکه از هر دو
مقام غریب می بود و در جی
نصیب می بود و در جی
کرد و اندام او را
هم در هر دو مقام غریب
الست که در میان کفر و ایمان
دل باشد تا آنکه از هر دو
مقام غریب می بود و در جی
نصیب می بود و در جی
کرد و اندام او را
هم در هر دو مقام غریب

مقامات حمیدی
نصیب می بود و در جی
کرد و اندام او را
هم در هر دو مقام غریب
الست که در میان کفر و ایمان
دل باشد تا آنکه از هر دو
مقام غریب می بود و در جی
نصیب می بود و در جی
کرد و اندام او را
هم در هر دو مقام غریب

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

در این نظیر در آمد یعنی اگر چشم تو
در عیب روزگار تو ای افتد دانم که
بجز جزو زنگ که بجز بخت چرا که
بجز جزو زنگ که در عیب دوست بیند
فانفس ۱۲ حله او فی بی بالی
بوالفی ۱۳ حله او فی بی بالی
فانفس ۱۴ حله او فی بی بالی
فانفس ۱۵ حله او فی بی بالی
فانفس ۱۶ حله او فی بی بالی
فانفس ۱۷ حله او فی بی بالی
فانفس ۱۸ حله او فی بی بالی
فانفس ۱۹ حله او فی بی بالی
فانفس ۲۰ حله او فی بی بالی

[illegible]

موجودہ دہندہ ہوتی
موجودہ ادب دہندہ ہوتی
ہیجے ارباب گویں کہ اس لفظ
ازالین گویں کہ اس لفظ
دریغ بزرگ کو فیاضی است
بصرہ کے نوادہ کو فیاضی است
ازینوی ہیجے برداشت
سخت و اثر اعلم اس
ناج ازیناج بقدر جیس
حاصلی اول مفتوح ہیجے
برآمدن حاجت و بر روزی

١٤٤٤

۱۰۰
 به منی سیدان ۱۲ ساله بواز
 باقری که چهارم حج باره
 بیخه صل و انعام ۱۲ ساله
 باله و دزن فاضله بیخته
 دیو سید ۱۲ ساله سید
 مکر هاد ۱۲ ساله سید
 جمیع اشیاء در سکن تفتانی
 ۱۰۰ سید به از تفصیل
 بیخه پاشان کردن و ببرد
 ۱۰۰ سید تفصیل بیخه

۱۱۰
بجای ایشان کردن و بتدریج
از باب تفصیل یعنی
پیشانی مشهور
مطابق ریب المسنون
فرستاده شده
بجای خودت زنده
۱۱۱

از دستان آردا...
چون که در این عالم...
چون که در این عالم...
چون که در این عالم...

در دهم غاری از دزدان...
در دهم غاری از دزدان...
در دهم غاری از دزدان...
در دهم غاری از دزدان...

قصه اول

بچه خریف و دوست درخت...
بچه خریف و دوست درخت...
بچه خریف و دوست درخت...
بچه خریف و دوست درخت...

خلق رحمت آرد برین غریب رحمت کند پس این دوچ مغرور بد پر غم کرد و روی به در دزدان آورد گفت آراستگاه	
و اصحاب صناعات و رفقه بلا غت براعت و طائفه صنعت جماعت اگر چه بیوت مختلف اشاع ایام از منی متلفح	
اگر چه شایان نظر بر تباران بود و این لیکن باطن متحد اعتقاد اید من جمع کنم میان شما چون جمع کردن طاعت را هم درون حرم	
کلام را و بجه سفارتش غده خلعت جمله را در شرم یک سلکت خیا نچه بلجی بالرش هم سنگ و رازی با ججاری هم کشتار	
قَدْ قَامَتِ الْفَيَاقَةُ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ	هَيُّوا عَنِ الْمَنَامِ وَكُلُوا عَنِ الْجَمَامِ
بر آمینه قائم شد قیامت ای خوابان	بیدار شوید از خواب با نایا نایا
تا لی هوای باده و تا کی هوای جام	فالرخ حیدر خنکلس امرت خیر
منگر بر آنکه هست ترا اما بس است	پس نیر او قیکه را باید رفیق و خوش باشد
و البذر حیدر تم قد اعظم بالظلام	عارض جو شیر گشت ام از دزدان
داده برگاه نام شایر پوشیده در تاریکی	یا قوم قد نصحتکم الیوم بالسلام
فاستبیت بکلمه و الصبح قد بدا	ای قوم من بر آید بصوت گرم از زلف
پس پیری بر میزد روشن و در شرم	برداشت و روی از حاضران بتافت و چون بلا شتافت بر اثر وی بدیدیم و در گرداه نرسیدیم لم یضیع
جوی او بودم عاقبت اثری از وی ندیدیم و خبری از وی نشنیدیم معلوم نشد که بای از غارت کجا شاد	و بار کربت کجا نهاد
گیتی چه باخت یا وی گردون میگرد	ما خرج تا مذهب حق و چه خواست
المقامه الثانیة فی الشیخ والشباب و المناظر و یلین الشیخ و الشباب	
مقامه دوم در پیری و جوانی و با هم بحث کردن پیر و جوان	
حکایت کرد مرد دوستی که مونس خلوت بود و صاحب سلوک که وقتی از اوقات سجود ضروری ازین	
ماوت دوری حتم و آنرا که اصل بر شایخ فصلی شستم و زاد و سلب تا بر ناله طلب نامدم و دنیای حق علی الوداع	
در صلقه اجتماع در دارم و علائق و عواقب اقامت از خود دور کردم و دل از راحت	

باز نرسید...
باز نرسید...
باز نرسید...
باز نرسید...

نورباغی که از زنده
مقامات حمیدی
نورباغی که از زنده
مقامات حمیدی
نورباغی که از زنده
مقامات حمیدی
نورباغی که از زنده
مقامات حمیدی

وَأَسْرَحْتَ نَفْسِي كَرْدَانِي سَمِ	وَقُلْتُ لِيَصَاحِبِي خُتَّ الْمَطَايَا	فَإِنَّ الصُّبْحَ مُمْتَنِعٌ لِقَائِيَا
اشعر	وگفتم برای برادر من خود بخیزند و بگریزند	پس هر آینه صبح سپیدکننده و زنده است
وَلَا تَنْظُرُوا إِذَا غَلَسَتْ ضُجُجًا	بِمَا يَكِلُهُ الْمَوْتُ الْبَعْدَ الْعِشَاءِ يَا	وَمَسَدٌ بِالَّذِي رَاحَ إِذَا انْقَشَى
و همین هرگاه بتاریکی روی در صبح	بچیز که بعد از آنکه حاجت بعد شامها	و گمبیدن بدست هرگاه شام سازی
وَدَعَّ ذِكْرًا لَوْ سَادَ وَ الْخُشَا	فَإِنَّمَا أَقْبَلْتُ قُرْصًا لَا مَانِي	وَإِنَّمَا أَذْبَرْتُ غَصَصُ الْمَنِيَا
و بگذارد ذکر کسی که دهنها لیس	پس یا پیش آید در صفا ای زنده	و یا پس آید غصه ای که مرگها
چون در طالع نگاه کردم روی غمیت بر او دردم و بیا ران کیدل روی زدم پس ابابکر را بپشتی است	باز در زمانه یک دم آزادند	در تجربه با س و دهر شاد و ازا
باز گفتم چو از خضر شد و نه	ولا چو در حضرت نیست عیش و شاد	عنان جهد بگیر و زمام هد کش
شاگردی کن دلا که استاد نه	چه در بلا و خراسان چه در واد	چه خیزران که درین بسته نقد عرض
چو نفس را در دمی نیست از کوس مراد	چو روزگار در احوال نشسته کرد	چه سودا که بود زخم کعبه بشن تو شش
چو هست دیده نقاد مبتلا می شش	چو باد بگذرد و بستر ساز براتش	پس رفت این احوال در نوازل احوال
چو آب و خاک نیمی نباشد ساز	بگریم و دیشوق ساقی سفر را قدم و دلباط اسوان بنوشتم و از آب جان و در از انهر خراسان	بگذرستم بادی زنده روی نچیند نهادم و این نادر میان در زادم اشعر
إِذَا جَدَّ لَكَ أَمَالُ الْبَطِيَّةِ	فَادِرْ كَهَا يَا خُصَّافَ الْمَطِيَّةِ	
هرگاه جنگ کند ترا امید های دیری کننده	پس دریاب آرزای یک کردن سواری	
وَإِنْ خَشِنَتْ يَدُكَ الْأَخْطَانُ	فَإِنَّ فِرَاقَهَا أَهْوَى الْعَطِيَّةِ	
و اگر سختی کند تو جوارش زان پس بگذار	پس آینه گدازش آن گوارش باشد	چون در آن مقام مبارک سیدم در
بست دردم و اقربائی دلی که کم	در آن یار روزی جز بماندم و در خلوت این اشیاء خودم	
إِنْ لَوْ كُنْتُ خِطَّةَ الْأَتْرَاكِ أَوْ خِطَّةَ	أَوْ لَيْسَ مَكَانٌ أَيْدِيهَا سَكَايَةِ	إِنْ لَيْسَ مَكَانٌ أَيْدِيهَا سَكَايَةِ
اگر نباشد سرزمین ترککان و طنای من	و نباشد باشد که آن بیا این آن را می بیند	اغیار کن جدائی و غصه کن از انهار
و آری دیدم و قاصد آنایا خوانی	اتلوق بیکل بیلا و اوان و طلقت بها	آهلا یا اهل بیلا و اوان و طلقت بها
خانه را بخانه و برادران را بر برادران	ملاقات کن بر شتر اگر فرو آئی در آن	مصاحب البصاحب بمصاحب یا به بمصاحب

نورباغی که از زنده
مقامات حمیدی
نورباغی که از زنده
مقامات حمیدی
نورباغی که از زنده
مقامات حمیدی
نورباغی که از زنده
مقامات حمیدی

مقامات حمیدی

نورباغی که از زنده
مقامات حمیدی
نورباغی که از زنده
مقامات حمیدی
نورباغی که از زنده
مقامات حمیدی
نورباغی که از زنده
مقامات حمیدی

بعضی بگویند که این آیه از باب بیان است
 و بعضی بگویند که این آیه از باب بیان است
 و بعضی بگویند که این آیه از باب بیان است
 و بعضی بگویند که این آیه از باب بیان است

و میان سبیل و آفتاب و شیب و شباب چه جای سویت + تفاوت میان هند و روم با هر یک و میان
 میان ترک و زنگ ظاهر اگر کاغذ یا خاکستر آتشی دارد و در وی آتشی باشد اما عقلا قدری می دانند
 نه هر یک شناسند از این بدلی خرواری و ازین سنگ بدیناری و همه در پرستان نود و طلبند
 همه شب روان روز چویند هر که دست در دامن روحی زده باشد به تبسم صبحی بوده و برجا
 ششم نیم سفید دم ارتیا حی و تو ندانی که این شباب بضاغت مزاجات است و شیب سرائه پیرایه
 نجات پس گفت ای جوان بشنو و یاد گیر و این قطعه را مودب و استاد گیر **نظم**

فَاسْمَعُ نِدَائِي فَإِنْ قُمِي	بَلْفَظٍ وَنُطْقِي وَفَوَيْضِي	فَإِنْ تَذَرِي الشَّيْبَ فَتُحْيِي
پیش تو آواز من پس بر سر مینه دران من	بلفظ و گوئی و گفتار نصیح است	پس اگر یابی تو پیر را نگرار کن پند آفر
فَمَا الشَّيْبُ إِلَّا نَذِيرُ نَصِيحِي	فَلَا تَحْسِبِ الشَّيْبَ بَلَمًا وَجَمًا	وَذَلِكَ فِي عَارِضِكَ لِيُصَحِّي
پس نیست پیری مگر ترساننده دهنده	پس پنداری پیر را ننگ و کر	و آن پیری در هر دو ضار و شاد آورنده
فَذَرْ أَيُّهَا الْعَمْرُ فِي شَيْبِهِ	لَدَى أَهْلِ حَرَمٍ نِدَائِي صَحِيحِي	فَإِنْ كَانَ ذَلِكَ إِذَا مَا أَعْرَكَ
پس دور کن آما دران در پیری خود	تو یک صاحب هوشیار و ازین برلا	پس اگر باشد این هرگاه فرو گیر و ترا
فَأَعْيَاكَ لَوْ كَانَ عَيْشِي مَسِيحِي	فَقَضِيَّتُهُ بِالْخَيْرِ قَبْلَ الْوَدَعِي	وَالْأَفْذَلُ لَكَ سَمِيْعُ مَرْجِي
پس مانده کن ترا اگر باشد حلال عمری	پس همانی کن آنرا به نیکی قبل از بدلت	و اگر نه پس بن پیری شیر زائل کنده حیات
فَحَضَّتْ الْمَصِيحَةَ فِيمَا كُنْتُ	فَلَمْ أَذَرِ تَذَرِي قَوْلِي الْمَسِيحِي	وَأَمَّا رَأْسُكَ جِدَانِ جَوْشَانِي

خاکل که در دم نصیحت دران پیری پیر پس ندانم که میدانی تو سخن بگوین من
 بشیدند خواستی خود استند و خود را چون طماوس بر دو جامه بیار استند بساط آن هنگامه در نوشتند
 و پیر و جوان هر دو برگشتند چون بعضی حال پرسیدم و از گفتن مقال پرسیدم گفتند آن جوان
 و آن پیر و شیر و قیزی بی آن دو و شکر و شیر اگر بوقت غصمت تیغ و سیر انده ابجا ه سالست و پیر اند
 فَخَلَّتْ وَاللَّهِ مَا هُمَا إِلَّا مَشْنُوعُ الْمَصْنُوعِ وَبَدَا الظُّلُومُ قَمْنِ أَشْيَاءِ أَبَاةٍ فَمَا ظَلَمُوا بَعْدَ إِرْزَانِ تَقْدِيرِ رَبِّهِمْ
 بسیار شافتم جز گرد راه نیا فرمای باعی معلوم من نشد که بر ایشان چه کرد در حق هر دو آن فلک زمان چه کرد

ابا آن جوان پیر در انشای کرد و فرمود اگر درون سفله طبع حرف گمان چه کرد
المقامه الثالثه في الغزو والجهاد

از دو و ازین یعنی از یک دنیا و از یک
 قدر سه عوض یک نام می است از
 دی نفع دل نام می است از نفع
 ماه می نفع دل نام می است از نفع
 و آخر حاجی یعنی نفع از نفع
 ششم بنوین بینه بینه از نفع
 و درون نام می است از نفع
 انتقال یعنی راحت و آرامش
 و نجات بانضم سکون است

مقامه سوره

بعضی بگویند که این آیه از باب بیان است
 و بعضی بگویند که این آیه از باب بیان است
 و بعضی بگویند که این آیه از باب بیان است
 و بعضی بگویند که این آیه از باب بیان است

بعضی بگویند که این آیه از باب بیان است
 و بعضی بگویند که این آیه از باب بیان است
 و بعضی بگویند که این آیه از باب بیان است
 و بعضی بگویند که این آیه از باب بیان است

در عشق دو روی را بهای سحر / یک رنگ بباش چون بگو آمی
 ازین است که در این عالم / نه خفاست که در این عالم
 در عشق دو روی را بهای سحر / یک رنگ بباش چون بگو آمی
 ازین است که در این عالم / نه خفاست که در این عالم

در عشق دو روی را بهای سحر	یک رنگ بباش چون بگو آمی	دو چون سمن سفید چون شقایق رنگ
آید بهت ملوک دارد عشق مبارز و سیم سفید در خال سیاه می اندازد و زبان حال امغانیش باغ و دیگر باغ	سیگو یک که در میان بهی رودان برکتش با دو عاشقان بی سیم لاش خوش که هرگز این سیم باید داشت دان	چون گل بهی عشق بر سر چاک
چون گل بهی عشق بر سر چاک	مانند سمن سیم و زرد انداز چاک	گل زرد اند دل پر در جواب سیو
کر این کچه در غنائی و آب سیوید و این به افسون و لاف و گرفت است که درین رسته هیچ چیز نه سیم پیشتر	نمونه با سیم و دستهای درین برین بساط انداختیم و افشاندیم و این حدیث بر زبان نراندیم و بجای	هر دمی دیناری دادیم و زبان برین لاف و گرفت است که درین رسته هیچ چیز نه سیم پیشتر
دل شاد کنم که او بخود گرفت	هم بوس کن را و شود حاصل مفت	افسوس و درین کین نمی دانستم
بایر سمن سخن زرد باید گفت	و گل شرح چون گوهر و خشان از کان بخشان سر بیرون کرده که سخن	در وقت زنده که در دولت است و هفت نوبت بر زنده که نوبت نوبت است و بوستان
بی روی ما اغریست و چسمن به بوسه ما بر ر با سخی	آینجا که جمال اجهان آرایه	در پهلوی آن بعوضه بر می آید
خورشید فلک روی کس نماید	آرد نمی همه سر آب بر خاک غفل	و نیلوفر سبز جامه کلی عماره سر از آب بر آورد که ای ناز کان خالی این چه بیای سست عاشقی نه پیشه ما
است و بید نه ناند لیشه شما را که قدم در آب نیست و اند غرق چه خبر و شمارا که فرق در آتش نیست	از حریق چه اثر ما باری دل بر هر آفتاب افگندیم و سپر بر آب ر با سخی	از عشق لب لعل توای و در خورش آب
چون نیلوفر سبز جامه کلی عماره سر از آب بر آورد که ای ناز کان خالی این چه بیای سست عاشقی نه پیشه ما	است و بید نه ناند لیشه شما را که قدم در آب نیست و اند غرق چه خبر و شمارا که فرق در آتش نیست	از حریق چه اثر ما باری دل بر هر آفتاب افگندیم و سپر بر آب ر با سخی
از عشق لب لعل توای و در خورش آب	چون نیلوفر سبز جامه کلی عماره سر از آب بر آورد که ای ناز کان خالی این چه بیای سست عاشقی نه پیشه ما	است و بید نه ناند لیشه شما را که قدم در آب نیست و اند غرق چه خبر و شمارا که فرق در آتش نیست
از حریق چه اثر ما باری دل بر هر آفتاب افگندیم و سپر بر آب ر با سخی	است و بید نه ناند لیشه شما را که قدم در آب نیست و اند غرق چه خبر و شمارا که فرق در آتش نیست	از حریق چه اثر ما باری دل بر هر آفتاب افگندیم و سپر بر آب ر با سخی
از عشق لب لعل توای و در خورش آب	چون نیلوفر سبز جامه کلی عماره سر از آب بر آورد که ای ناز کان خالی این چه بیای سست عاشقی نه پیشه ما	است و بید نه ناند لیشه شما را که قدم در آب نیست و اند غرق چه خبر و شمارا که فرق در آتش نیست
از حریق چه اثر ما باری دل بر هر آفتاب افگندیم و سپر بر آب ر با سخی	است و بید نه ناند لیشه شما را که قدم در آب نیست و اند غرق چه خبر و شمارا که فرق در آتش نیست	از حریق چه اثر ما باری دل بر هر آفتاب افگندیم و سپر بر آب ر با سخی

از آن سحر که سازنده است
 و در غنائی بهی زیبا کی خوشی
 و در غنائی بهی زیبا کی خوشی
 و در غنائی بهی زیبا کی خوشی

نقش آفرین
 و در غنائی بهی زیبا کی خوشی
 و در غنائی بهی زیبا کی خوشی
 و در غنائی بهی زیبا کی خوشی

در غنائی بهی زیبا کی خوشی
 و در غنائی بهی زیبا کی خوشی
 و در غنائی بهی زیبا کی خوشی
 و در غنائی بهی زیبا کی خوشی

فکر حیات ما لها مده
 پس بیا حکمت است که نیت برای آن دریانده
 اذ امرت نصا علی کونهم
 هرگاه و طلب کنی تصریح برستی حق سبحانه تعالی

[illegible]

<p>دردی دل شدی شغای یاری و سیباجه نشینی سیقام بطعم کایدی کسار فی ظلال نعیم ماندهای نوآوری در سایه نعمت</p>	<p>بزرگ هر چه بهار لیکن اندروی زرنگی بی زری عطاری اذا زارها آیدی الزحاح بزرگ آید آن زین سحر از کیندن تبارک</p>	<p>وز غفران طیب نرغش اشعار بوقت بلخ بر کرده و سفلان علی آنها بجاء دشت بلخ سقیم را نگر بر آید آن یکا جبار بر بند جبار</p>
<p>چون بر راجستم بر آنا سبک افتاده خاست و چون باد رفتن را رای کرده بعضه زبان ملاست میگرد و بعضه و غرامت را بر سکون واقامت مرنج</p>	<p>بر عضا و اجزای وصالی انجم و ستودی اقرار و پای اقرار و پای جاعتی و بر راز اضرار کرده و خود را بی ثبات و غرامت را بر سکون واقامت مرنج</p>	<p>چون بر راجستم بر آنا سبک افتاده خاست و چون باد رفتن را رای کرده بعضه زبان ملاست میگرد و بعضه و غرامت را بر سکون واقامت مرنج</p>
<p>او د عظمی الی یوم القيمة خست کردم شمار انا روز قیات ولیکن فی الحقیقه لا کراومه ولیکن و حقیقت نیست بزرگی کردن</p>	<p>و سیمین لعین هاطله النعمان دابرهای خیم ابر آب ریزه دست و آئی قد فرزت و کینه فرای و بر آید من بر کینم و ساگر زست</p>	<p>او د عظمی الی یوم القيمة خست کردم شمار انا روز قیات ولیکن فی الحقیقه لا کراومه ولیکن و حقیقت نیست بزرگی کردن</p>
<p>پس هر یک زبانی همکاران زبان لطفت رسید و این گفتگوی تفصیل کشید نیکوتر است و این سخن ناگفته بهتر و اقراض را کناره نه بهمه حال تنم</p>	<p>پس هر یک زبانی همکاران زبان لطفت رسید و این گفتگوی تفصیل کشید نیکوتر است و این سخن ناگفته بهتر و اقراض را کناره نه بهمه حال تنم</p>	<p>پس هر یک زبانی همکاران زبان لطفت رسید و این گفتگوی تفصیل کشید نیکوتر است و این سخن ناگفته بهتر و اقراض را کناره نه بهمه حال تنم</p>

۱۰ اجبار یعنی ظالم
 ۱۱ شرط میان من و آفتاب
 ۱۲ این فقره نیست کرد وری
 ۱۳ مغرب و مشرق و شرقات
 ۱۴ من این عالم شرع
 ۱۵ و از من بودن من این عالم
 ۱۶ من فراموش کردن و دوا این
 ۱۷ ملک و ملک و ملک باید
 ۱۸ در یک ملک و ملک باید
 ۱۹ ملک و ملک و ملک باید
 ۲۰ ملک و ملک و ملک باید
 ۲۱ ملک و ملک و ملک باید
 ۲۲ ملک و ملک و ملک باید
 ۲۳ ملک و ملک و ملک باید
 ۲۴ ملک و ملک و ملک باید
 ۲۵ ملک و ملک و ملک باید
 ۲۶ ملک و ملک و ملک باید
 ۲۷ ملک و ملک و ملک باید
 ۲۸ ملک و ملک و ملک باید
 ۲۹ ملک و ملک و ملک باید
 ۳۰ ملک و ملک و ملک باید

انکا شہنشاہ اسے سبب انگار کر دیا
است از من انکے
نہایت نفرت آہیں
پہلے سے یہی حالت
جہاں ان کے
خود کو یہاں
سبب اختلاف
میں

دیده اند که کت
 امدارای خوشی خانه من
 باشد از شایع من
 از شایع من
 پس من در ظاهر می شود
 لیس نقد را آه ای
 در میان خود باقی بماند
 ای به زیادهای شایع
 دیکه اینها می شود

گفت بآردك الله فيك وسمو ذالدارين فيك اين سخن نيكو گفتم ، و اين در لطيف صنعتي ، يادوار
 آتش بيش جاعت خانه بازگوي ، و مشق و درازگوي ، آخر الامر در میان اين شتون و گفتن نزديك
 نماز خفتن بآن گفت و گوي بسروي آيدم ، گفت بشارت ترا كه مقصدا صلي رسيدم ، و موقت
 و صلي و يديم ، دل خوش دار كه تا سر اسه مالمسي نيت ، و در راه خوف كسي نيت كه اهل اين محلت
 همه بگيشان رسم ، و ميشير خويشان **دب**
 قَالَا تَقُلُ الْأَقَارِبُ كَالْعَقَارِبِ إِذَا مَا الْمَرْءُ سَاعَدَهُ بَنُوهُ
 پس گو كه اقربا مانند كزدها ست
 هرگاه مردم موافقت كنند آزار پذيرند
 پس رسيدم تا بگو چه باريك ، و در ميني تنگ تاريك گفت فيك مكانك وَخَدَّ عَيْنَاكَ بِتَرْفَاتِ
 و رسيدی درگز و بعصا عفات آمدی برگز در پس ساعتی با چراغی نیم مرده برین آمد و آواز داد كه در
 و سپای كه بچها برآمده و بچها برآمده چون با مرد و از شایع قدیم بحرم آیدم ، مرد و گوشه نشاند و بخوابید
 و خود با عروس بیازي و با كودكان بطناز می مشغول شد پس چون بعد از زبانی میاید گفت بدان و آگاه
 باش و غم را چون من پشت پناه باش كه این سرای من كه می بینی ، و در وی بنیخ و خوف می بینی در عهد
 قدیم زندانی عظیم بوده است خونیان را درین حجره بنشانندی و سرهای مردمان درین خاک نشاندندی
 و هنوز در زیر این خاک هزار سر بیاك و هزار شخص ناپاك ست ، من این را بطاعت الحیل و دفاع
 الحیل بدست آورده ام چون صیادان و حایل شست ، و ورثه صاحب دار بار دار برده ام ،
 و چون صیادان بسی غنم و سعادت بكار برده ، و هزار رنگ این خانه بنگ آورده ، و هنوز كی از آنها بگویم
 این خانه است و طرح این ویرانه است و این بدان میگویی ، تا نصیحت پذیری و نیکو گیری و بانی
 كسب الی غصب و بال نتوان كرد ، و شربت خمر صاف از گرفت نتوان خورد و بعد ازین بیست
 آورده ام ، و دیگر باره بدست كرده ، و بسوی زاد و امانات فرود و الی صفا برین در دوكان و صحن ایوان
 بكار برده ام و برین يك رواق كه برسم عراق كرده ام ، و درین طارم كه از طرف این تاق كرده ام به هم
 پنجاه مسلمان اتفاق كرده ام ، و غرا قدر این چه دانند ، و او با تنخ این چه شناسند و كار كرد این را دیوار
 روزنامه است پر داخت این رنگ نگار را دفری و خامه ، و آتش خط خط بر تو خواهم خواند و حرف
 حرف بر تو خواهم افشاند ، تا چون درج خراج جوانی ، قدر این سخن بدانی ، و باش تا ساعتی بحرم بروم

دیده اند که کت
 امدارای خوشی خانه من
 باشد از شایع من
 از شایع من
 پس من در ظاهر می شود
 لیس نقد را آه ای
 در میان خود باقی بماند
 ای به زیادهای شایع
 دیکه اینها می شود

خانات حمیدی

بكرای هموار و مفتوح متفكر
 خاتون برده كه كند صنعت و كند كند
 و بختی سفت هم آمده ، و غایت القات
 شله طارم بخ را می مل و ضم آن
 یعنی بالاخانه ، و غایت القات
 البت و تاق كمر و قع داد و دقت
 اهل نیت با اتفاق و بختی خاد
 و درم سر از دقت و بختی خاد

دیده اند که کت
 امدارای خوشی خانه من
 باشد از شایع من
 از شایع من
 پس من در ظاهر می شود
 لیس نقد را آه ای
 در میان خود باقی بماند
 ای به زیادهای شایع
 دیکه اینها می شود

۱۲۰ خانقاه شریفیه
 ۱۲۱ خانقاه شریفیه
 ۱۲۲ خانقاه شریفیه
 ۱۲۳ خانقاه شریفیه
 ۱۲۴ خانقاه شریفیه
 ۱۲۵ خانقاه شریفیه
 ۱۲۶ خانقاه شریفیه
 ۱۲۷ خانقاه شریفیه
 ۱۲۸ خانقاه شریفیه
 ۱۲۹ خانقاه شریفیه
 ۱۳۰ خانقاه شریفیه

من باز گشتن تو را بگویم و در آن مضائق راه نداشتیم چون شتر عشق را قدم در راه جوی می نهادم چون شتر
 بر رود و دیوانی قنایم تا آن خلافت بدان کشید و آنجا است بدان انجامید که فوجی از کس بود در آن
 از پیش و پس من رسیدند و بر خیمه ای که بر گزیده بودند و چون شیرم می یارند و سر و پا برهنه برندان
 شتر بر دند و بدست جلا و خراشیم سپردند و در آن در آن چاه و زندان دو ماه ماندیم و هیچ
 دوست از آن حال من آگاه نه بود کس را سویی من راه نه تار و دی از میرد و قیامی با سرمه و کرم که آنی قنای
 بر زندان آوردند و بکند و در یوزه برای گردند و کنده بر پای و نندی بر پشت و و خرقه بر سر
 و کاسه درشت و بر شارب عظم باستانم و کاسه در یوزه بردست نهادم و اتفاقاً شهر من رسید
 و تیر در من نگریه و چون خیم دوم انداخت و بر انشاخت و خیم عبرت در من نگریست و در آن حال
 من بگریست و پنداشت که شوری فساد و انجمنه ام و یا کونی بناحق ریخته تا معلوم کرد که این است
 چندان بتمه و ذخیره ندارد و این جنایت اثم کبیره و گرفت و خبر بدگیر یاران برد و قدم بر تلوای اقتساب
 بقیضه و تاغری بای شهریه شفتند و این سخن با دلی گفتند و شالی از اعراس بکسیل حرس آوردند و در
 بعد از دو ماه و پنجس بیرون کردند چون از آن سخن را شنیدیم یا فتم و از آن پنج با سایش رسیدیم از سبب
 از کار کردیم و شکر از انخلاص و در گشت نماز کردیم و اول عهدی که دند و دند و دند و دند و دند و دند
 که هرگز با آبانی در نامی هیچ خانه نداشتیم دستی و شکاری روی هیچ میزبان بازاری نه بینیم ای صفا
 و احباب قصه غصه من بآبکیهای مقصود آبی ابرکی از هزار داندگی از بسیار نیست و این عهد
 و دند از اسلام و دین است و بعد ازین فرمان فرمان شناسست و در میان دیش پیمان شاه بهر دل
 از آن بسی بیخ و در رسیده و هر یک بران غم بسیار دم سر دکنده گفتند ای کیای ریخوری برین نظر
 مشکوری و بدین عیده معذوری و ما هر یک نذر کردیم و سوگند خوردیم که از آن اما خوردیم و در آن اما نگریم
 و بی سبب آن شب بسر کردیم و آن شام جگر آوردیم و گفتیم و دند و دند و دند و دند و دند و دند
 و بطالفت قاطل و قضا بونی مامونی پناه جستم و دند از سبب تا خورد و بشستم و دند
 بران پیمان نهادیم و کاسه سبب از برویشان دادیم و آن شب تا بر دوز این حدیث پیش
 افکنده بودیم و چون شمع تار و دگانه در گریه و گاه در خنده بودیم و چون عذار رو
 روز بدرخشید و قدم زنگی شب بختید و پیر با صبح نخستین همگان شد

۱۲۰ خانقاه شریفیه
 ۱۲۱ خانقاه شریفیه
 ۱۲۲ خانقاه شریفیه
 ۱۲۳ خانقاه شریفیه
 ۱۲۴ خانقاه شریفیه
 ۱۲۵ خانقاه شریفیه
 ۱۲۶ خانقاه شریفیه
 ۱۲۷ خانقاه شریفیه
 ۱۲۸ خانقاه شریفیه
 ۱۲۹ خانقاه شریفیه
 ۱۳۰ خانقاه شریفیه
 ۱۳۱ خانقاه شریفیه
 ۱۳۲ خانقاه شریفیه
 ۱۳۳ خانقاه شریفیه
 ۱۳۴ خانقاه شریفیه
 ۱۳۵ خانقاه شریفیه
 ۱۳۶ خانقاه شریفیه
 ۱۳۷ خانقاه شریفیه
 ۱۳۸ خانقاه شریفیه
 ۱۳۹ خانقاه شریفیه
 ۱۴۰ خانقاه شریفیه

۱۲۰ خانقاه شریفیه
 ۱۲۱ خانقاه شریفیه
 ۱۲۲ خانقاه شریفیه
 ۱۲۳ خانقاه شریفیه
 ۱۲۴ خانقاه شریفیه
 ۱۲۵ خانقاه شریفیه
 ۱۲۶ خانقاه شریفیه
 ۱۲۷ خانقاه شریفیه
 ۱۲۸ خانقاه شریفیه
 ۱۲۹ خانقاه شریفیه
 ۱۳۰ خانقاه شریفیه
 ۱۳۱ خانقاه شریفیه
 ۱۳۲ خانقاه شریفیه
 ۱۳۳ خانقاه شریفیه
 ۱۳۴ خانقاه شریفیه
 ۱۳۵ خانقاه شریفیه
 ۱۳۶ خانقاه شریفیه
 ۱۳۷ خانقاه شریفیه
 ۱۳۸ خانقاه شریفیه
 ۱۳۹ خانقاه شریفیه
 ۱۴۰ خانقاه شریفیه

[illegible]

[illegible]

نزداد زانه باده نوشان	بشکست لب شکر فروشت	باز از همه شکر و شوشان
پس بر سر آورد و گفت ای برادران رحمانی و دوستان ربانی هر که از کوی طریقت شکست پذیرد	و شایع تحقیقت اقمه است باز بگوید که کوی تصوف صفت نیست و در عالم فقر نیست فی اینجا که دطار	در پیش است و عالم علم خوشی است شلونی عن عباب هذا البحر و عن کتاب هذا الاثر
باز و فم که یافتم آنرا که طالب بودم و دیدم مرا آنرا که عاشق و راغب وقت مد که آن عقود شکل را محال می	بود و این سخن را اندامی نفتم ای بیدین عقلمند ای کلیدین قفلها پیر باشد اگر این رنگ از	آینه سینه من بزدالی و صورت زیبای طریقت در آینه حقیقت مرا بنمای گفت ای این فوخته
و در ریاضت کااسته جز امتحان هر چه خواهی بجوی و جز بر عت هر چه دانی بگویی که با اادی علم کم را می	در بخند و با مشعل صبح سیاهی در نسجد سئل عما بدک الک و هات شوا الک - گفتم شیخا مراد عشق	و طار و درویشان شبانی هست و دیگر که و عصای ایشان التفاتی و اما واقعه جز دست که مانع این راه
است و حاصل باگاه و تا بر ظلمات شک تخمین بر نغز و نور صبح یقین روی نماید قطعه	فازنی سواد الشک بالقرین	ملا الذی باجی الخنا و شوقم
پس دور کن سیاهی شک باده	که هر که در شب تاریک و شبنا کار کند و شمش	که هر که در شب تاریک و شبنا کار کند و شمش
بهر گفت ای این کار گرم رفتار قدیم بر باطالت و از و از هر حال شکر	و گوی آنچه واقع را هست و پس از هر چه محل اشتباه است که به کشتی دریا	
سیاحت است یا دیوبلی در بسیه سیاحت مکن نگردد گفتم شیخا بار س ادل قدم بر عالم صورت	است آینه درج به عالم منی سیم مرا بیان کن که علت کبود پوشیدن چیست و از رنگ این رنگ	
برگزیدن چه بر گفت این سوال مبتدیان شایع طریقت است و ندو اقمه منتیان کوه	حقیقت ندانسته که قد استنبه البند المصی و حقی المصی الذی تونه شونده که	
فقر سواد الوجه فی الدآینه سیاه روی و عالم را از کبود پوشی چاره نیست که هر که در	تم اطلسم بوشه نظر گیان روی خنده آنرا که فلاسح را خفته کبود در سر فکند نذر جان گفت	
این جامه ابرام است بمن چرا رسیده گفتند آهسته باش که هر که خلق و کون از بخار و دود بود و شعاع	و تا از سیاه و کبود و تا بر بوی و جامه وجود را چون بدست گرفت نیست که بدست اول را بوی سیاه کبود آمد	

[illegible][illegible]

۱۳۱
۱۳۲
۱۳۳
۱۳۴
۱۳۵
۱۳۶
۱۳۷
۱۳۸
۱۳۹
۱۴۰
۱۴۱
۱۴۲
۱۴۳
۱۴۴
۱۴۵
۱۴۶
۱۴۷
۱۴۸
۱۴۹
۱۵۰
۱۵۱
۱۵۲
۱۵۳
۱۵۴
۱۵۵
۱۵۶
۱۵۷
۱۵۸
۱۵۹
۱۶۰
۱۶۱
۱۶۲
۱۶۳
۱۶۴
۱۶۵
۱۶۶
۱۶۷
۱۶۸
۱۶۹
۱۷۰
۱۷۱
۱۷۲
۱۷۳
۱۷۴
۱۷۵
۱۷۶
۱۷۷
۱۷۸
۱۷۹
۱۸۰
۱۸۱
۱۸۲
۱۸۳
۱۸۴
۱۸۵
۱۸۶
۱۸۷
۱۸۸
۱۸۹
۱۹۰
۱۹۱
۱۹۲
۱۹۳
۱۹۴
۱۹۵
۱۹۶
۱۹۷
۱۹۸
۱۹۹
۲۰۰
۲۰۱
۲۰۲
۲۰۳
۲۰۴
۲۰۵
۲۰۶
۲۰۷
۲۰۸
۲۰۹
۲۱۰
۲۱۱
۲۱۲
۲۱۳
۲۱۴
۲۱۵
۲۱۶
۲۱۷
۲۱۸
۲۱۹
۲۲۰
۲۲۱
۲۲۲
۲۲۳
۲۲۴
۲۲۵
۲۲۶
۲۲۷
۲۲۸
۲۲۹
۲۳۰
۲۳۱
۲۳۲
۲۳۳
۲۳۴
۲۳۵
۲۳۶
۲۳۷
۲۳۸
۲۳۹
۲۴۰
۲۴۱
۲۴۲
۲۴۳
۲۴۴
۲۴۵
۲۴۶
۲۴۷
۲۴۸
۲۴۹
۲۵۰
۲۵۱
۲۵۲
۲۵۳
۲۵۴
۲۵۵
۲۵۶
۲۵۷
۲۵۸
۲۵۹
۲۶۰
۲۶۱
۲۶۲
۲۶۳
۲۶۴
۲۶۵
۲۶۶
۲۶۷
۲۶۸
۲۶۹
۲۷۰
۲۷۱
۲۷۲
۲۷۳
۲۷۴
۲۷۵
۲۷۶
۲۷۷
۲۷۸
۲۷۹
۲۸۰
۲۸۱
۲۸۲
۲۸۳
۲۸۴
۲۸۵
۲۸۶
۲۸۷
۲۸۸
۲۸۹
۲۹۰
۲۹۱
۲۹۲
۲۹۳
۲۹۴
۲۹۵
۲۹۶
۲۹۷
۲۹۸
۲۹۹
۳۰۰
۳۰۱
۳۰۲
۳۰۳
۳۰۴
۳۰۵
۳۰۶
۳۰۷
۳۰۸
۳۰۹
۳۱۰
۳۱۱
۳۱۲
۳۱۳
۳۱۴
۳۱۵
۳۱۶
۳۱۷
۳۱۸
۳۱۹
۳۲۰
۳۲۱
۳۲۲
۳۲۳
۳۲۴
۳۲۵
۳۲۶
۳۲۷
۳۲۸
۳۲۹
۳۳۰
۳۳۱
۳۳۲
۳۳۳
۳۳۴
۳۳۵
۳۳۶
۳۳۷
۳۳۸
۳۳۹
۳۴۰
۳۴۱
۳۴۲
۳۴۳
۳۴۴
۳۴۵
۳۴۶
۳۴۷
۳۴۸
۳۴۹
۳۵۰
۳۵۱
۳۵۲
۳۵۳
۳۵۴
۳۵۵
۳۵۶
۳۵۷
۳۵۸
۳۵۹
۳۶۰
۳۶۱
۳۶۲
۳۶۳
۳۶۴
۳۶۵
۳۶۶
۳۶۷
۳۶۸
۳۶۹
۳۷۰
۳۷۱
۳۷۲
۳۷۳
۳۷۴
۳۷۵
۳۷۶
۳۷۷
۳۷۸
۳۷۹
۳۸۰
۳۸۱
۳۸۲
۳۸۳
۳۸۴
۳۸۵
۳۸۶
۳۸۷
۳۸۸
۳۸۹
۳۹۰
۳۹۱
۳۹۲
۳۹۳
۳۹۴
۳۹۵
۳۹۶
۳۹۷
۳۹۸
۳۹۹
۴۰۰
۴۰۱
۴۰۲
۴۰۳
۴۰۴
۴۰۵
۴۰۶
۴۰۷
۴۰۸
۴۰۹
۴۱۰
۴۱۱
۴۱۲
۴۱۳
۴۱۴
۴۱۵
۴۱۶
۴۱۷
۴۱۸
۴۱۹
۴۲۰
۴۲۱
۴۲۲
۴۲۳
۴۲۴
۴۲۵
۴۲۶
۴۲۷
۴۲۸
۴۲۹
۴۳۰
۴۳۱
۴۳۲
۴۳۳
۴۳۴
۴۳۵
۴۳۶
۴۳۷
۴۳۸
۴۳۹
۴۴۰
۴۴۱
۴۴۲
۴۴۳
۴۴۴
۴۴۵
۴۴۶
۴۴۷
۴۴۸
۴۴۹
۴۵۰
۴۵۱
۴۵۲
۴۵۳
۴۵۴
۴۵۵
۴۵۶
۴۵۷
۴۵۸
۴۵۹
۴۶۰
۴۶۱
۴۶۲
۴۶۳
۴۶۴
۴۶۵
۴۶۶
۴۶۷
۴۶۸
۴۶۹
۴۷۰
۴۷۱
۴۷۲
۴۷۳
۴۷۴
۴۷۵
۴۷۶
۴۷۷
۴۷۸
۴۷۹
۴۸۰
۴۸۱
۴۸۲
۴۸۳
۴۸۴
۴۸۵
۴۸۶
۴۸۷
۴۸۸
۴۸۹
۴۹۰
۴۹۱
۴۹۲
۴۹۳
۴۹۴
۴۹۵
۴۹۶
۴۹۷
۴۹۸
۴۹۹
۵۰۰
۵۰۱
۵۰۲
۵۰۳
۵۰۴
۵۰۵
۵۰۶
۵۰۷
۵۰۸
۵۰۹
۵۱۰
۵۱۱
۵۱۲
۵۱۳
۵۱۴
۵۱۵
۵۱۶
۵۱۷
۵۱۸
۵۱۹
۵۲۰
۵۲۱
۵۲۲
۵۲۳
۵۲۴
۵۲۵
۵۲۶
۵۲۷
۵۲۸
۵۲۹
۵۳۰
۵۳۱
۵۳۲
۵۳۳
۵۳۴
۵۳۵
۵۳۶
۵۳۷
۵۳۸
۵۳۹
۵۴۰
۵۴۱
۵۴۲
۵۴۳
۵۴۴
۵۴۵
۵۴۶
۵۴۷
۵۴۸
۵۴۹
۵۵۰
۵۵۱
۵۵۲
۵۵۳
۵۵۴
۵۵۵
۵۵۶
۵۵۷
۵۵۸
۵۵۹
۵۶۰
۵۶۱
۵۶۲
۵۶۳
۵۶۴
۵۶۵
۵۶۶
۵۶۷
۵۶۸
۵۶۹
۵۷۰
۵۷۱
۵۷۲
۵۷۳
۵۷۴
۵۷۵
۵۷۶
۵۷۷
۵۷۸
۵۷۹
۵۸۰
۵۸۱
۵۸۲
۵۸۳
۵۸۴
۵۸۵
۵۸۶
۵۸۷
۵۸۸
۵۸۹
۵۹۰
۵۹۱
۵۹۲
۵۹۳
۵۹۴
۵۹۵
۵۹۶
۵۹۷
۵۹۸
۵۹۹
۶۰۰
۶۰۱
۶۰۲
۶۰۳
۶۰۴
۶۰۵
۶۰۶
۶۰۷
۶۰۸
۶۰۹
۶۱۰
۶۱۱
۶۱۲
۶۱۳
۶۱۴
۶۱۵
۶۱۶
۶۱۷
۶۱۸
۶۱۹
۶۲۰
۶۲۱
۶۲۲
۶۲۳
۶۲۴
۶۲۵
۶۲۶
۶۲۷
۶۲۸
۶۲۹
۶۳۰
۶۳۱
۶۳۲
۶۳۳
۶۳۴
۶۳۵
۶۳۶
۶۳۷
۶۳۸
۶۳۹
۶۴۰
۶۴۱
۶۴۲

فتح سینہ بحر
 دسگون ہمسہ
 بیخ فلابے کہ
 از ان بای میگز
 " شاکر
 بٹاسے مشتہ
 در ای عملہ از
 باب افسال
 ز بیخ نرا

[illegible][illegible]

[illegible]

عقلاً
عقل و قلب اول بزرگ فائز
دنیائی بمنزلت دقات انفع بنو
بنی سوراخ کردن ۱۳ ساله
با دغایه اسه جایکه مدخل
دوا باشد ۱۴ الی جو ارج
بنفع جسم و کمر رازی ممل
و آخر فراموشی جمیع اعضای
دست حالا بنفع ۱۵ ساله
طایری شغل است ۱۶
عقل و قلب آه این شغل
لفظ فوعد است که آید
نظیر کور است

عقل ممبر آید این مغفول
نفظ فرمود است که بگوید
نظما باشش شود و فاعل
بیکر دست و زارین
مغفل اسرار است با سلام
هر خدیوین کبر اول جمع
منزل ملک سنجی بیاید
خسب لیل در شکفته

۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱

اصل کتاب دوم نظر نامه بکتاب اول در کتب معتبره از انساب باری فی نفس الامر من تصدیق من آقا محمد

تفاوت جمیع باشد و با شواهد و تواتر باشد و با شواهد و تواتر باشد و با شواهد و تواتر باشد

در کوشش بر تو شمارم قدم در کوره محبت و سبوت بوا	
دای سرنگانی که لباس طرقت قبای شماست ای ساینده کسای حقیقت طراوت و شماست که در کوشش و سبوت	
بر سینه از تقصیر و شرح موج تاج و متوج دواج لباس خشتان موشان شسته کوشش مزان آن ابلت	
أَنَا اللَّهُمَّ جَعَلْ وَ يَحْيَا دُ سَيُورُ	لَنَا السَّيْفُ شَفَتْ وَ الْحَيُّ بِيَدِهِ
برای ما سپرد باست و اسبان تخت	برای ما شمشیر گو شواره ست و این جامه خیر
هر که بجا علم پوشیده است جامه ست و هر که نه علم آراسته است جامه ست هر که در در صفت بندگی صفه	
خواهی دیو پس بر آید در حلاوت بیان در سبک ازان شهادت که طراوت مده و گانی با جلاوت سبلانی جمع نشود	
پس این سخن دراز کشید غنای سخن با کشید و گفت بر اند که من غم بلا دینی شنیده و قصد زیارت طلبیده	
دارم هر که را بر دستار به مروت خند نیست یا در کسبه فوت نقدی ابرو آرد و باید بود و آذاده و آرازد	
که هر کس به یاد مکافات این بخا و مجازات این عطا و کرم الحشر و الجبر آید و الله يُصَافِعُ بَيْنَ يَتَنَاءِ	
هر که بود چون آرازد پوست از جامه بیرون آمد و از بکفش دعا آرازد و شمشیر چون سر و باد جامه شد	
و چون بر آید جامه و چون گل مقصود و ازین امید برست و بیافت آنچه از تو کم هست جمله اقبال و احال	
در گوش کرد و صاحب اقیه صدقین کایه حلا و آیه الایمان فراموش کرد و چون از پای نه بسیار میزد	
چون مایه غوطه خورد چون تساح غمر کرد و بعد از آن خیال او ندیدم و مقال او نه شنیدم و ر با عی	
معلوم من شد که احداث روز و شب	با او چه کرد و در دوش ایام بوالعجب
در جام او چه کرد جهان زیر باشکر	در دست او چه کرد فلک خاریا طرب
المقامه الحادیه عشره فی العشق	
مقامه	یازدهم
حکایت کردم ادوسی که در سفرهای شاق بر تن رفیق بود و در حضرهای عراق با من رفیق و بکمال انیزش تربت	
و او نیزش غربت با من قرابتی داشت کسی که بشی و شبی داشت فضل و ادبی شعری و عصبی بلیت	
أَخُوكَ الَّذِي سَأَلَكَ فِي الْبُيُوتِ الرَّحْمَا	وَالْأَفْلَاكُ كُنْ إِلَى ذَلِكَ الْأَهْمَا
برادر تو آنست که خواهم کند زادر غرضی فراغت	و اگر چنین نیست پس من کن بسوی این برادر
گفت منی از اوقات صبحی ایام صبا خوش نفس بود و عهد جوانی چون شب بنگانی بی غرض من از راه نهری میزد	

تاج مدح و دواج متوج باست اسر
سلف شرف و توفیق و توفیق و توفیق
و از قافله کوشش و کوشش و کوشش
به بند و من و من و من و من و من و من
بلیت منی و دواج و دواج و دواج و دواج
آه دای از در قیامت خدا شایسته
سکینه بر لبه که خواهم و خواهم و خواهم
از اوست آه دای جانم خدا از اوست

مقامه الحادیه عشره فی العشق

بیا در کوشش و دستار جامه با دراز
صاحب الغنیمین آه دای
صاحب دیر استیغنی ای بی غنیمین
ایان و ایان و ایان و ایان و ایان و ایان
سکون و سکون و سکون و سکون و سکون و سکون
ملکه و ملکه و ملکه و ملکه و ملکه و ملکه
که از کشتی نشینان گزند و بلیت
چون از کشتی آمد و بلیت و بلیت و بلیت
مجموعه از انوار است
بلیت و بلیت و بلیت و بلیت و بلیت و بلیت
کردن و کردن و کردن و کردن و کردن و کردن

مجموعه از انوار است
بلیت و بلیت و بلیت و بلیت و بلیت و بلیت
کردن و کردن و کردن و کردن و کردن و کردن

عقاید جمعی
 بنوعی عقاید
 در دال ملوهای علی بود
 مردمی و فاضلی ثابت از فاضل
 نمودن کاره ۱۲ صاحب اجازت
 به صاحب جود شریف لکال
 میوه امرام مودت اند صاحب
 باین در شرف این صاحب علم
 در دال ملوهای علی بود
 مردمی و فاضلی ثابت از فاضل
 نمودن کاره ۱۲ صاحب اجازت
 به صاحب جود شریف لکال
 میوه امرام مودت اند صاحب
 باین در شرف این صاحب علم

<p>ایم جو بسته نیست بخاک سفر کنم هر صبح نوی شکستاری این سدر پیشش چرا کیم زبانی و خطمه کز بایش آن مذلت خواری این سدر</p>	<p>نه مرحله و زاد بود قطع در تریبم ز کثرت بار کاندرو روزی نیز اگر گوشت شکاری این سدر</p>	<p>ایم جو بسته نیست بخاک سفر کنم هر صبح نوی شکستاری این سدر پیشش چرا کیم زبانی و خطمه کز بایش آن مذلت خواری این سدر</p>
<p>و التسم که انجمنی به تجربه استخوان رجا ل در آدم و دفرقه کرا آرایش کردم بجز ممة الذین الا یصلحهم الله بزرگی این اسلام همیشه</p>	<p>قطع افاتها فضیلت من بین سله این آید آن گاه او شده است یاشهر</p>	<p>و التسم که انجمنی به تجربه استخوان رجا ل در آدم و دفرقه کرا آرایش کردم بجز ممة الذین الا یصلحهم الله بزرگی این اسلام همیشه</p>
<p>چون اینجاس انجاس مجاست استیناس می شود که صدق است از آری بلکه معنی خفتی دارد تمام از مرد وصف دلشبه و تمثیل</p>	<p>و عن تکلف ترتیب و ترتیل و از نخلت ترتیب و آراش و از مرد وصف دلشبه و تمثیل</p>	<p>چون اینجاس انجاس مجاست استیناس می شود که صدق است از آری بلکه معنی خفتی دارد تمام از مرد وصف دلشبه و تمثیل</p>
<p>و آغاز از کتاب با و مجلس علم کردم آدم اندر دهر آری زبان و امام صاحب طلیسان از سیران متطلس و جوانان آتش و واعظان شیرین زبان صدر و صوفیان صاحب مجاهد و صافیان صاحب شاهده</p>	<p>و آغاز از کتاب با و مجلس علم کردم آدم اندر دهر آری زبان و امام صاحب طلیسان از سیران متطلس و جوانان آتش و واعظان شیرین زبان صدر و صوفیان صاحب مجاهد و صافیان صاحب شاهده</p>	<p>و آغاز از کتاب با و مجلس علم کردم آدم اندر دهر آری زبان و امام صاحب طلیسان از سیران متطلس و جوانان آتش و واعظان شیرین زبان صدر و صوفیان صاحب مجاهد و صافیان صاحب شاهده</p>
<p>را و صفا و حقیقت اندیشیت چون مجمع خاندان نبوت و مشرفان نبوت و ابوت و بانو اجداد خویش هندی هر یک از نصاب منصب نبوت میراث خوار گشته و کینه دار شده بعضی در حق</p>	<p>همه چون باز نگر صافی دم همه چون باز نگر صافی دم</p>	<p>را و صفا و حقیقت اندیشیت چون مجمع خاندان نبوت و مشرفان نبوت و ابوت و بانو اجداد خویش هندی هر یک از نصاب منصب نبوت میراث خوار گشته و کینه دار شده بعضی در حق</p>

عقاید جمعی
 بنوعی عقاید
 در دال ملوهای علی بود
 مردمی و فاضلی ثابت از فاضل
 نمودن کاره ۱۲ صاحب اجازت
 به صاحب جود شریف لکال
 میوه امرام مودت اند صاحب
 باین در شرف این صاحب علم
 در دال ملوهای علی بود
 مردمی و فاضلی ثابت از فاضل
 نمودن کاره ۱۲ صاحب اجازت
 به صاحب جود شریف لکال
 میوه امرام مودت اند صاحب
 باین در شرف این صاحب علم

مساو الدار اصطلاح صوبه
 از فقر که اصطلاح صوبه
 در ان مقام سفاکان
 سبب شود چنانکه علم را بطل
 تا آنکه فاضل را بیرون
 انصاف و انصاف نیست
 بزرگی در شرف از رتب
 فیزیکی با این زبان اجاب
 جود سر مشد ۱۲
 جیت آن که جواب نیست
 انداد ۱۲ ملوهای علی بود
 کردن در با جود

[illegible]

۲۰
 زن جلاد یعنی نمرود
 ۱۴

از جمله بزرگان
از جمله بزرگان

۱۱

معنی ناریاں
دو خوشنودیوں

۱۲
نسخہ دستنویس
لفظ عامیت

شکست

الشيخ الفاضل

[illegible]

المقامة الثالثة والعشرون في التغريب

تقارن
حکایت کرد مرد دوتی که بی ریش بود و در کارم اخلاق بی حیث و وقتی از اوقات که شجره جوانی به
ایابی آر است بود و همین غنچه بی نیم صایر است و شب شباب هنوز غنچه داشت و زانکه کودکی
نظمی و نسقی و هنوز مشک و عنبر عارض نگذاشته اند و هنوز جلیل جوانی بی علل بی ریش و
نگشته بود به باغی
هنوز بزرگ گل عارض غلغلی بود
هنوز باریغ حیات هنوز باغ وجود
بر هر مرتبی کرده شود و در که این ارض ذات الطول العرض بقیدی یونیده و توتی چو بنده سفر اختیار
و در معنی بطالع مولود و ذات است و باز گشته اند و انوار استیارت عواست استیارت استیارتی و در دهم شد باغی

فقلت للنفس في الدنيا لغيري
ليس كغيري ما كان بدو زيارتي شاد
والسبح لله في كل متعلق
وهو احب شأني اذ ان هواي مستبد
بما يشنود يوم ودر سو اوان
بسیار غموده غمغمی بود که این دولت یکنس آید و باران دردی از سینه
بر زمین آید بارقه که غم آن جواب شنید گام برداشتم و سائل القدر می باده بگذرستم تا بعد از رجوع نکند
تحمل شد اندک نشید فر از راه بیار که آن ساسیم بودی که آفتاب طلوع نورانی بنشیند طلسمانی رای کرد و بود
و در دریای غیر کون قیر و اوطاف خورده و زنی شب سر از گریبان می روز بر آورده اهل قافله زاد و راهل را
بناه نهادند و بای افراز سفر بکشادند و چون از آمدن ناخن طول شدند هر یک یکسایش و خواب
مشغول شدند هنوز زاد و خواب کسی نگشته بود و از دست شبی سی نشده که خوشی نبوده و خوشی باشد که در
صد هزار آن آواز مختلف نغمه مترادف از زمین آن شهر آسمان رسید و فیض خلق از فرازش بر اعرش
لشید و کس نیست که موجب آن خوش چیست و فیض آن فتنه و خوش چیست تا آن زمان که آواز اقامت
آوان با سمع و آوان رسید و زنی شب لب از لب داشت و شب بخت از منزل شب داشت و در
ای غروب شده

[illegible][illegible]

تفاوت حمیدی

اینکه از اینها میگویند که در این کتاب...
نویسنده این کتاب...
در این کتاب...
نویسنده این کتاب...
در این کتاب...

تفکر آدم در آن گوشه شسته زبان از گفت بر لبه و طبع را از فکر تواله میداده و زبان را بخاطر
حوالت میگرد و گوشتها منتظر آن فصاحت و ملاجعت و بلاغت مانده و دلهای بسته آن را در استراحت
شده پس میر بعد از ساعتی بقوت لبهائی که داشت و آواز فصیحی را برداشت و گفت نظم

يَا قَوْمِ قَدْ عَزَمْتُ صَبْرًا وَسُلْوَانًا أَي قَوْمٍ هَآءِهِمْ فَرِيدُوا شَمَارًا فِي الْحَالِ فِي نَفْسِهِ وَالْهَلْ خَلَانُ وَرَجَالٍ دَرِيَارًا وَهَالِكَةً زَانَةً نَالِمَاتٍ سَمِعْتُهُمْ وَمَضَتْ مَرَقِبَتُهُمْ بِشَايَةِ تَنَادُؤِهِمْ بِمَا نَاكَرْتُمْ فِيهِ عَزَمْتُ أَنْ يَنْشِئُوا فِي ظِلِّهِمْ وَأَكْبَرُ نَفْسُهُمْ نَزَارًا لِدُنْيَا فَرَدَّ شَتَّى مِنْ بَنِي كَانٍ بَهْرٍ وَبَجِيرٍ	وَالصَّبْرُ عِنْدَ النَّوَى خُلُقٌ عَالَاكَ صَبْرٌ ذِيكَ رِيٍّ مَقْصُودٌ لَيْسَتْ لَهُ الْهَلْ كَاعْنُ مَدَّةٍ فَرَامُوشِ كَرْدِ بِيَمَانِ زَانَةِ زِيدِ كَلَمَةِ أَنْتُمْ وَتَحْنُ أَحْبَابُ وَأَخْوَانُ شَادَاهِرُ دَوَابِّهِمْ دُوسَانِدُ بَرَادُونِ بِرُودِنِ زَرْبَتِ جَوْنِ حَكْمَتِ كِهْ اَيْنِ جِهَانِ مَطْرَاكَهْ حَسْبَتِ مَا كَمَالِ سُلْطَنُ قَدَرْتُمْ خَدَايَتِ	لَقَدْ تَرَكْتُمْ حَقُوقَ تَوْفِيقِ كَفَيْتُمْ أَيُّكُمْ كَلَامُ شَيْءٍ حَقُوقِ دُوسِيٍّ أَلْزَمِي أَلَيْقُ بِالْإِنْسَانِ لَيْسَانُ أَيَسْرًا أَرَسْتَ بَادِيٍّ فَرَامُوشِي دِينِ عَزَا وَصِيْبَتِ بِيَجَا حَرْبِ نَيْتِ سَكُونِ صَبْرِيٍّ نَزَاهُ وَدُنْيَا مَبْدُولِ بَرُودِ جِهَانِ تَوَازُ شَهْوَتِ هَزَارِ سِنَةِ زَهْرَتِ بِرَا زَرْبِ نَيْتِ بِئْسَ أَزْوَاجُ نَظْمٍ بَرَزْتُمْ أَكْثَرُ وَكُفْتُ
---	---	---

ای مسلمانان این آتش چه بود که دین زردی افروخته شده و آنچه شکوه بود که بر بی آسانی میفرموده
شمار انداخته اید که مرگ علما شمسلمانی است و حادثه بزرگتر آسانی است و هر عالم که از عالم قدیم
قدیم در عالم عدم و هجرت نهاد آن هجرت رحلت یا بندهای کشوری و دهنش از لشکری باشد اگر نزار
کلاه مرصع در شل و شلای مقطوع و تلاشی شود آن دزن ندارد که گوشه نشین عالمی را کتبی و کشویی افتد که
رفیق یک تن دیگر است رفیق یک سخن دیگر و وفات انسانی در گشت و وفات جهانی دیگر نظم

فَمَا عِلْمَاءُ الدَّهْرِ لَا يَجُودُهُ بِئْسَ يَتْلُمَانِ زَانِغَرِ سَتَرِ كَانِيَانِ فَمَا كَانَ لَيْسَ هَلْكَ هَلْكَ وَاحِدٍ أَيُّكُمْ يَكُونُ نَيْتِ وَنَيْتِ بِيَكْسِ	وَمَا فِي مَقَالِ الْحَقِّ سَلَكُ بِلَاغِهِ وَنَيْتِ دُرْگَمَارِ دُرْگَمَارِ شَكِ مَنَكْرِ زَنَارِ زَنَارِ اِلْتِمَاسِ سَلَكِ نَفْسِ اِلْتِمَاسِ دُوسَانِ حَقِّ بِيَتَانِ بَرِگَمِ تَوَانِدِ دُرْگَمَارِ اِلْتِمَاسِ	وَمَا مَوْثُ هَذَا أَصَوْتُ شَيْءٍ مَبْنِيٍّ وَنَيْتِ مَرْگِ نَيْتِ مَوْثِ شَيْءٍ مَبْنِيٍّ وَمَا مَوْثُ هَذَا أَصَوْتُ شَيْءٍ مَبْنِيٍّ وَنَيْتِ مَرْگِ نَيْتِ مَوْثِ شَيْءٍ مَبْنِيٍّ
---	---	--

وفاهی عهد بحدید باید گوید که این کاس در تداول است و این تواله در تداول است و
این ندای همه گوشه نشینان و این قدح همه لبها چیده پس پیر دست دعا داشت و افسانه

فاد آخر داد یعنی...
در این کتاب...
نویسنده این کتاب...
در این کتاب...

اینکه از اینها میگویند که در این کتاب...
نویسنده این کتاب...
در این کتاب...
نویسنده این کتاب...
در این کتاب...

در این کتاب...
نویسنده این کتاب...
در این کتاب...
نویسنده این کتاب...
در این کتاب...

[illegible]

مطالع الزمان
از معادن انقراض
صادق و محقق
وای که محقق
عصر است
توسیع است
و آواز صاحب
و کرد خدایانی
طی خدایانی

به این یعنی آنش ز زینشده دوم آب
 بسته شده ۱۴ م الله صفات اسم
 معقول از افعال بودن اکر اسم
 که یعنی دستور و کثرت کردن کار است
 ۱۵ م از زینجی به معنی معنوی و
 رای معلوم است معنی معنوی و
 از زینسان ۱۶ م غیثات العتبات ۱۷ م
 یوشنا آه یعنی گفته اند که هر که
 استقام از بالای پس نظر دود
 معنی غیثات شده است
 ۱۸ م غیثات ۱۹ م غیثات

این را از قالب شور بقالب منظوم آمدم و شرط تلیق و طبعی نگاردم و هم در معنی شدت این فصل وحدت
این اصل حسب حال بطریق ارتجال بسازم و پردازم چون این دعوی شنوده و این صورت نمود آمد
همه عضو گوش و همه عضو بافتن گشت گفتند ای جوان عزیز نقاب از روی معنی بردار که صورت شک
نگارنی آقامت بیه و بران درست نیاید چون این بیت را بریده گفت و این در در حال سفت
صحن حکایات بزرگ نیلگشت
خمدت فی الشفاء مقلوب
بیه یقین خد خد علیک یقین الله
از بیهوشی سرما شب بر ما
فرزشت در بر مقلوب آن بی آتش
بسیار خوب است و برت غنچه خدا
از عهد یک نیمه عوی بیرون آمدم با کمال سعادت و این صریح درج کردی و زیارت از آن تبه که در مشور بود
و منظوم خرج کردی و اما لفظ دوم که خیر فی غیره و بر تو باقیست و جام حریت انگار دست ساقی بی انقطاع
نفاس و استمداد انفس گفت
قد هم منای بشو بها قاذن
اجلست فی الانایه مشرب
ای نوشتن در کاغذ ۱۲
هر آینه یقینم که نوشیدن آن است
بسته شد ظرف که نوشیده شده ظرف است
فهرت حسین یا ای که کاران آمد و زبان هر یک استغفار و اعتذار کرد چون از فصل بر سر نهاد و میروی بر زبان گفت
این خود در الفاظ آزاری گفت مجازی آن آسان است این اده گویند محبت بران که شجره آزاری است عسل
است و عالم عرب نشاخ سیدان اگر کسی بشما اقرار کند که این معنی بر تریب این ترکیب نظم با پسری دید و صورت
و معنی برقرار بداید حکم درین صیفت و کشایند و این فعل کیست هم گفتند این اقرار در دهان و زبان نمید
و در بیان مانیاید اگر این کسید اسریست و درست است و اگر این صید را آشایه ایست و درست است
چون ساعتی عنان خایه سخن را بشناود و جاسوس ضمیر را بر نامش فکر گماشت و هم بر وزن اول بن نظم سلسل
زبان آورد و گفت قطعه
توان خورد اندرین موسم
باجر لیغان در تشراب کباب
زانکه از فرط قوت سرما
خامد و جامد است آتش از آب
و چون این دیگر صفت از دست
این بلاغت نشیند از بالای قدم به شیب علم آمدند و احترام و تعظیم فرودند و فوائد و مصلحت از دست
و مشکلات از دست دیدند تا هم دعوت سرا و صفت رستان قطعه علی حسن باخرزی صاحب کلبه دمنه سیدان
مشهور است در زبانها مذکور در در شطی معنی است که که به قدرت فکر بوی توان رسیده
لینک الشفاء من الخلیل جلود
ولینک نقاد بزرگ الزمان جلود
ای نیست سر از برف نازیانه زنده
و ای نیست بختیخیز مرزبان زنده
بسیار است که بشنیده از زبانهای سر

که افاد و اثبات کند
بطریق استفهام است
عنه پس آید این نفی
عنه پس جمله را
کافیه چون بود از نفی
مجموعه و ضم کلمات
بجمله تا بخیرین
و عداد و در اسرار
غائب از خاص بهای
عینه یا ضعیف

نجات حمیدی
 این کتاب را در روز دوشنبه ۱۲۸۰
 در شهر تبریز
 در روز دوشنبه ۱۲۸۰
 در شهر تبریز
 در روز دوشنبه ۱۲۸۰
 در شهر تبریز

<p>تَحْتَا رَحْمَةً لِّلرَّحْمٰنِ وَ السَّعٰوِدَا قبول میکنند که آتش بیخ کسب را یا صاحبانِ حق و دین که عملها را ای صاحب دعوت و دعوتگران هر دو را</p>	<p>و طَارَ طَيُّورٌ الْمَاءِ فِي الرَّجَاءِ در پرنده نازان آبی در کنار آب عَادَتْ عَلَيْكَ مِنَ الْعَقِيقَةِ عَقُودَا باز گرد و بر تو از عقیق سنگها ای بار</p>	<p>قَسَمًا لَا صَعَابَ لِي بِحَيْثُ حَسُودَا قسم از تو و آن مونس را صاعدا و حَسُودَا تَوَدَّ اَوْ مَنِيَّتْ دَسُودَا سِيَكُ الْهَوَا هرگاه انداز تو پیش رو و یا خرد و دَسُودَا حَقُّوْا لَنَا عَوْدَا وَ حَقُّوْا لَنَا عَوْدَا بسوز عود چو خوشبو را بخیان و دَسُودَا</p>
<p>و این ابیات خود شهد کاهماست و شرب جامها و ارباب این صحت شفق اند بر عذبت لفظ و معنی این قطعه پس نوحه برخاست از بیخ راست و گفتند که این راجعتی باید هر گاه و یاری بایدیم سنگ است خاطر تو ای صبی و هر دو قطعه در زبان و گفت آید چون صاحب هنر خندان خندان لب و دندان برداشت و گفت این نعل شانی نیست و این اقرار حقیقت و الاطلاق نیست گوش آید تا بشنوی و بحق ما بگوید و این ابیات</p>	<p>بر خوانند غزل پس مونس منی که خوش رخ و دَسُودَا مرغان آبله سوی بابت نیاز ای آنکه عود و آذر و حبیب در کنار</p>	<p>درین شکر گردان کرده و بالائی این فصل میدیدم و وائی این سخن شنیدم و آواز تحسین از پرده بیرون شد سگ نظام مجلس گرگون جوان چون این در دربی بر بدیدم بیفت هر یک شنای می چراغ شمع و عرق از شراب مجلس گشت و سلطنت با ده جرم عقل مستولی شد هر یک از کنار یکدیگر مطر شمع و آواز ساعد ساعد یکدیگر گشتند و ساختند و چون شام صبح بسان آفتاب پاره شد و غوغائی شب خوف سلطان روز آواره گشت و صبح اول بخاستم و در خانه اثر دمی ندیدم و در شهر از وی نشنیدم</p>
<p>در پوش پوشتن که دی آمد بر فراز هست از کمال شد سر را در آغوش آید بر عقد عقیقین بر تو باز چون این قطعه بیان کرد و هر لغز را</p>	<p>در جام او چه کرد فلک هر بانی فصل چون این مختصر در آفتاب بادیه محنت اوقات یا در جلم سایه دولت بیامید</p>	<p>معلوم من نشد که جوان تا کجا دید یا در جلم سایه دولت بیامید بیست چهارم تحریر افتاده و وقت و حال از لیسق اول تغییر افتاده ساقی توانست در درو دادون در آمد و عروس صاحب زادن در دل درازی تدبر ماند و نه طبع را بر داسه تفکر غوغا سے تدبیر از سلطان تقدیر بر نیت شد و نظم احوال را قوافی نماند و در قعر روزگار شرب صبا نی نه خاطر قوت</p>

نجات حمیدی
 این کتاب را در روز دوشنبه ۱۲۸۰
 در شهر تبریز
 در روز دوشنبه ۱۲۸۰
 در شهر تبریز
 در روز دوشنبه ۱۲۸۰
 در شهر تبریز

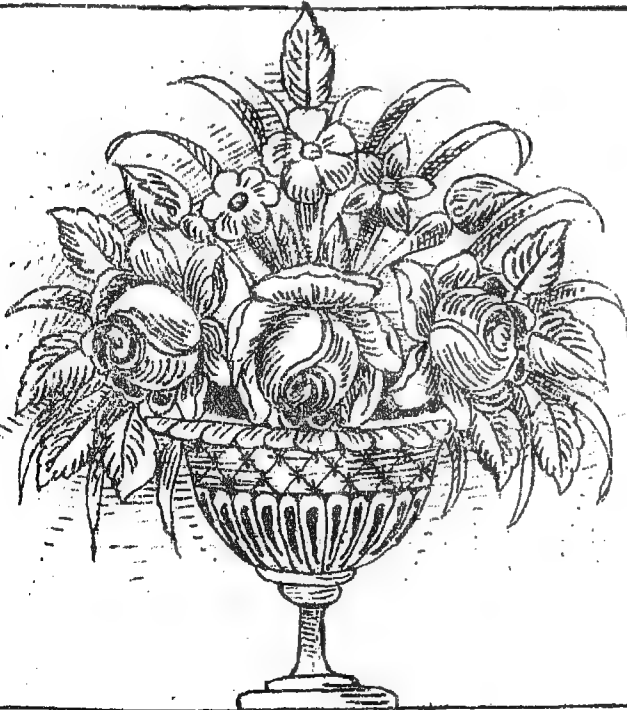
در روز دوشنبه ۱۲۸۰
 در شهر تبریز
 در روز دوشنبه ۱۲۸۰
 در شهر تبریز
 در روز دوشنبه ۱۲۸۰
 در شهر تبریز

نکات نوگویند زیباست. اگر چه از آن هر دو کتاب یعنی مقامات بدیع همدانی و مقامات الحاقی
 هر یکی بایه دار همدانی که هر یک فی نفسه در فصاحت کافی است و در بلاغت جانی است اما چون که
 عبارت هر دو عربی است بل عجم از آن نکات پس بی نصاب اند و فارسیان از آن لغات عجیب و غریب
 بنابر آن تبلیغی روحانی و توفیق یزدانی فاضل محقق ادیب عالم مدقق لیبیب ماهر لسان فرس
 حجازی معاصر مل سابق از زمان حضرت شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی موجود طرح شرفاری
 تخریج طریق متانت نگاری بوقت خویش یگانه و وحید قاضی ابومکر حمید صاحب
 مقامات عالیله و خداوند درجات سامیه این رعتا و دس زیبای بزم اهل کمال را بطل غفل
 عبارات مرصع ساخته و زیورهای مکتل استعارات بهرغت کرده و کجوه گاه قدر شناسان علوم و روز
 توفیق این کتاب آداب انتساب در مطبع محمدی باجواشی و ترجمه عبارت عربی طبع شده مردم صفت
 در دیده با جا کرده آید و آن که بسبب مرور دهور و از منتهی موفور حکم عطا داشت علما بمان و امن و آسودگی
 و سرخ این حدیثی جاد و گفتار قدیم کشاد و از نایابی یافته و خاطر شرفداران آنجا که بوی سحر است
 غیبی و خایات لاری متغزل حال کفیل انجام کمال این عالمی کارخانه فیض نشانه مشهور نزدیک
 و دور منشئی نوگشور است باری بودای مع مردی از غیب برون آید و کاری بکند
 کتاب تصنیف الاقصاب از کتبخانه مخزن علوم و فنون صاحب بقدر و جود صفات کمالات
 منشئی و عظمت را سکه صاحب دلگشتی جیسکه را سکه صاحب فرمان نویس
 سلطانی متخلص به مقبول ساکن محله نویسته شهر لکهنو دستیاب شد الحمد لله که نقش مراد
 خاطر صورت بخت و شاید مدعا سده دلی بر کسی حصول ثبوت بعد ادای شکر ایزد یزدی
 منتظران کاخانه گویشین را بجا بجا بختی القاب منشئی بشن نرائن صاحب ام قصاب
 مالک مطبع هدایا به تمام کیسری داس صاحب سید سید سید سید سید سید سید سید سید سید سید
 با جودی سید سید سید سید سید سید سید سید سید سید سید سید سید سید سید سید سید سید سید
 آویزه گوش روزگار ساختند و منشئی بخش مهر و ماه این جوهر پیش بهار و بنظر جوهر شناسان چشم
 ارزش قبول دهاد و بوفور فضل خویش رونق بزم درس و تدریس کند

آمین هم آمین

قطعه تاج طبع سابق از زبان آوریشال منشی بھگوان دیال
عاقل تخلص ایجنٹ مطبع کانپور

بہ درج خوش بیانی و بلیغی زحد افزون مقامات حمیدی درون طالبان را کرد تسخیر	در مکتون مقامات حمیدی در اخلاق و ادب پیش و پست ہزار افسون مقامات حمیدی بسے موزون مقامات حمیدی	بتازی و حجازی پر تکلف کجا ہیچون مقامات حمیدی بطبعش گفت عاقل مصرع
	۱۲۹۹ شمسی	



قیمت	جواہر غنیمی - از حضرت مظفر علی شاہ اکبر آبادی	قیمت	معدن تہذیب - اخلاق کی درستی میں جوالجہ
۱۰	بحث وحدت وجود و توحید صفات و تحقیق رسالت	۱۰	اسجیات لفظی غفلت میں مصدقہ نقشی کا متاثر شاہ
۱۱	و مراتب علم و سلسلہ طریقت -	۱۱	کیمیائے حکمت حصہ اول بیان شرائف علم و ادب -
۱۲	شرح ثنوی مولانا روم - کامل دو جلدیں	۱۲	محبوب الاخلاق - ترجمہ اخلاق محسن سلیمان فہم
۱۳	برشش فقر از مولوی محمد اکبر آبادی حامل التمن -	۱۳	از راہ را جیشور راؤ صاحب -
۱۴	جواہر الاسرار شرح ثنوی مولانا روم دفتر اول	۱۴	بوستان معرفت شرح اردو ثنوی مولانا روم
۱۵	دوم و سوم مصنفہ حضرت مولانا حسین بن حسن بنواری	۱۵	دفتر اول مولفہ حضرت مولوی عبدالحمید خان مولف
۱۶	تذکرۃ الہمی احوال شاہ مظفر علی قدس سرہ از مولانا	۱۶	ریاض الحقیق شرح اردو سکندر نامہ جدید الطبع -
۱۷	ابو الحسن صاحب فرید آبادی -	۱۷	ایضاً دفتر دوم
۱۸	فتوح الغیب مع شرح از حضرت غوث الاعظم جلالی	۱۸	ایضاً دفتر سوم
۱۹	مع شرح فارسی - از شاہ علی الحق محدث ہلوی ارشادات	۱۹	ایضاً دفتر چارم
۲۰	فقر و تصوف میں -	۲۰	ایضاً دفتر پنجم
۲۱	وسیل العارفین ملفوظات حضرت سلطان معین الدین	۲۱	ایضاً دفتر ششم
۲۲	چشتی جمع کردہ حضرت قطب الدین بختیار کاکی -	۲۲	شجرہ معرفت محشی منتہیات ثنوی مولانا روم
۲۳	ثنوی مے رنگ - از حضرت خواجہ خواجگان	۲۳	مترجمہ سید غلام حیدر صاحب -
۲۴	قطب الدین بختیار کاکی قدس سرہ -	۲۴	چشمہ رفیض نظم ترجمہ اردو پند نامہ عطار کلام
۲۵	لوائح جامی - از مولانا عبدالرحمن جامی -	۲۵	عارف کامل شیخ فرید الدین قدس سرہ از مولوی
۲۶	اخلاق و تصوف اردو	۲۶	عبد الغفور خان بہادر -
۲۷	جامع الاخلاق - ترجمہ اخلاق جلالی -	۲۷	مذاق العارفین - ترجمہ احیاء علوم الدین عربی
۲۸	باب دانش - مولفہ مولوی محمد کریم بخش -	۲۸	ہر چار جلد کامل در دو جلد -
۲۹	اوقات عزیزی - از سید غلام حیدر خان	۲۹	گلشن سرور می - نظم میں تہذیب و اخلاق کا بیان
۳۰	ترجمہ عوارف المعارف - کامل دو جلدیں مترجمہ	۳۰	مولفہ مفتی غلام سرور لاہوری -
۳۱	مولانا ابوالحسن فرید آبادی -	۳۱	اکسیر ہدایت - ترجمہ اردو کیمیائے سعادت
۳۲	ذخیرہ سعادت یعنی ترجمہ بشتک بہمانی بلخ	۳۲	جامع شریعت و حقیقت ترجمہ مولوی فخر الدین احمد
۳۳	اردو مولفہ لالہ لاجی صاحبہ -	۳۳	ترجمہ رشحات - مترجمہ مولانا ابوالحسن فرید آبادی -

۶	بودہ برکاش - مصنفہ منشی شیڈ یال سنگھ۔	۱	تہذیب حسانی - مولفہ حکیم احسان علی۔
۹	بنہات منطوم - عربی بازجہ اردو و شروظلم از شیخ احمد بن علی۔	۲	تحفۃ العاشقین - رموز تصوف از شاہ عبدالصمد قدس سرہ۔
۱۰	گلشن فیض - ترجمہ بھوج پتر بانہا زنگرہ راجہ بھوج و نصائح مفید۔	۳	ترجمہ غلیۃ الطالبین - مستند اور مشہور تصنیف حضرت غوث اعظم شیخ عبدالقادر جیلانی ۲ اس کتاب کی تہذیب یہ ہے کہ دو کالم ہیں ایک میں اصل عربی عبارت اور دوسرے میں ترجمہ نہایت سلیس اور مقبول عام کا غلغلہ۔
۱۱	گلہ سٹہ جہان اردو - شرح بسیط گلستان سیّد از سید رزاق بخش۔	۴	اردو ترجمہ ریاض ضیوان شرح گلستان فارسی یہ شرح مشہور معروف از تصنیفات مولانا ریاض علی مروج در میں تدریس طلباء کہ جبکہ ترجمہ مولانا ابوالحسن صاحب فریادادی نے عبارت فصیح فرمایا۔
۱۲	سند نامہ حبیبی - نصائح و اندرز از محمد حبیب علیخان عجائب القصد - حالات انبیاء و اولیاء از آدم تاجا ترم الانبیاء صلعم مرتبہ مولوی فخر الدین۔	۵	پند نامہ وحید مصنفہ منشی احمد علی وحید - نہایت لاجواب کتاب ہے۔
۱۳	متفرقات دینیہ اردو	۶	لکھات احسانی - رموز تصوف کو نہایت عمدہ پیرایہ میں بیان کیا ہے۔
۱۴	رشید المومنین۔	۷	مجموعہ توحید - شامل ۴ رسالہ۔
۱۵	محامد النبوی۔	۸	مشنوی اسرار و حقائق - نفرد تصوف میں۔
۱۶	فضائل الشہود و الصیام۔	۹	کلمات قدسیہ و الہامات غوثیہ۔
۱۷	تاریخ مدینہ منورہ۔	۱۰	مجموعہ تصوف - تصنیف حقائق آگاہ شیخ برہان صاحب۔
۱۸	ریاض الاربعین معروف بہ نجات المسلمین	۱۱	لال چند کا بشل بر مضامین پند سود مند مولفہ منشی لال سنگھ صاحب۔
۱۹	ناصر الابرار فی مناقب اہل بیت الاطہار۔	۱۲	منہاج السالکین - ترجمہ جوگ بشت جیتر مولانا ابوالحسن فریادادی۔
۲۰	قیامت نامہ بہشت نامہ		
۲۱	حدیقۃ الاخلاق اردو۔		
۲۲	مشنوی الکلام جواہر منظر۔		
۲۳	تکمیل العبد - شرح صدر الصدور - در حالات اہل قبور و عالم برزخ۔		
۲۴			
۲۵			
۲۶			
۲۷			
۲۸			
۲۹			
۳۰			
۳۱			
۳۲			
۳۳			
۳۴			
۳۵			
۳۶			
۳۷			
۳۸			
۳۹			
۴۰			
۴۱			
۴۲			
۴۳			
۴۴			
۴۵			
۴۶			
۴۷			
۴۸			
۴۹			
۵۰			

المنیر نول کشور پریس سیٹھ لکھنؤ

CALL No. 19150424 ACC. NO. 12.14

AUTHOR

TITLE مقامات قیدی

19150424
12.14
12.14

Date	No.	Date	No.
For binding			
13-6-95			

CHECKED AT THE TIME
ISSUE



MAULANA AZAD LIBRARY
ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES :-

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of **Re. 1-00** per volume per day shall be charged for **text-book** and **10 Paise** per volume per day for general books kept over-due.

